

تایان بودن را بخورشید نسبت داده ، و در مثال سوم : راست گفتن را از فریدون سلب کرده ایم .

مسندالیه گاهی اسم است ، مانند : آسمان صاف است ، آموزگار درس را شروع کرد . و گاهی ضمیر است ، مانند : ایشان مردمان خوبی هستند ، او مرد بزرگی بود ، شما خوش اخلاقید .

و گاهی عدد است ، مانند : دوازده از عشرات است . و گاهی مصدر با اسم مصدر است ، مانند : راست گفتن از صفات حمیده است ، ورزش موجب نیرومندی است . در هر جمله ممکن است يك یا چند مسندالیه باشد ، مانند : آموزگار پند روحانی ماست ، مشکان و فرهاد و مرجان با ادبند .

گاهی مسندالیه را شخص معین نباشد و افعالی در ترکیبات بی شخص ، چون : بایند ، توانند ، شود ، ممکن است ، کافی است ، بجای فاعل بکار روند ، مانند : باید گفت ، توان دانست ، میشود رفت ، ممکن است بیاید ، کافی است بگوییم .
گاهی تصریاتی از قبیل : مردم است ، از این کار خوش نیامد ، آفتاب میکند ، عیب ندارد ، جانت داشت که بگویم ؛ مسندالیه بی شخص هستند .
تیسره . فعل هیچگاه مسندالیه واقع نشود .

چهارم . مسند ، صفت یا کاری است که به مسندالیه اسناد دهند ، و یا از وی سلب کنند ، مثلاً در مثال : تخم مرغ سفید است ، شاهرخ درس میخواند ، فرخ نمیتواند راه برود . سفت بودن را به تخم مرغ و درس خواندن را ، بشاهرخ اسناد داده و نسبت راه رفتن را از فرخ سلب کرده ایم .

مسند ممکن است اسم باشد ، مانند هنر سرمایه‌ی مرد است ، و گاه صفت است ، مانند : سیلوش سیاه چرده است ، و گاه کنایه است ، مانند : دستکاری در این است .
و یا : فعل است ، مانند : هما خانم آمد . و یا مصدر است ، مانند : فیروزی در کار کردن است . و یا اسم مصدر است ، مانند بزرگی در بخشش است .

مسند گاهی یکی است ، مانند : به راه نشسته است . و گاهی متعدد ، مانند :

مشکان پسری با ادب و راستگواست . تعدد مسندالیه و مسند درجایی است که چند کلمه بیکدیگر عطف شده باشند ، خواه عطف لفظی باشد و خواه معنوی .

لفظی ، مانند : ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند .

معنوی ، مانند : پدر فرهاد مهربان و عالم و بزرگوار و بخشنده است .

عموماً اگر فاعل یا مسندالیه جمع باشد ، مسند یا فعل جمع آورده شود ، مانند :

دو دانشجو وارد شدند ، پرندگان پرواز کردند .

اگر مسندالیه از چیزهای بی جان باشد در هنگام جمع فعل آن غالباً مفرد

آورده شود ، مانند : چراغها خاموش شد ، دیوارهای اطاق کاهکلی بود و بوی

نم میداد ، يك لحظه سرها بطرف مشتری مزاحم برگشت .

اگر این مسندالیه‌ها دارای انواع مختلفی باشند فعل را نیز جمع آورند ، مانند :

حرارت‌های مختلف در بدن ، تغییرات مهمی تولید میکنند ، این دو کفش با هم

جور نیستند .

گاهی مسند را مفرد آورند و آن وقتی است که مسندالیه انواع معینی باشد ،

مانند : اسب و قاطر در اینجا وجود ندارد ، چند نفر زخمی در میان بود که بمریختگانه

فرستادند . غالباً پس از مسندالیه‌ی که میخواهند بوی احترام بگذارند ، مسند را جمع

آورند ، مانند : آقا شریف آوردند ، جناب عالی فرمودید .

تبصره - باید دانست که حروف ، از قبیل : حرف اضافه ، ربط و اصوات نه

مسندالیه واقع شوند و نه مسند .

۶۳۳- متمم ، آنست که معنی مسند و مسندالیه بآن تمام شود . هر گاه مسند

یا مسندالیه مضاف یا موصوف باشند ، صفت یا مضاف‌الیه را متمم آنها گویند .

در مورد مسندالیه ، مانند : باغ شهر ما سرسبز است ، پیراهن سفید زود چراغ

میشود . که در مثال اول : شهر مضاف الیه ، و در مثال دوم سفید صفت پیراهنی

پیراهن است .

در مورد مسند ، مانند : فریدون سرکار است ، هوشنگ رویش زرد بود . که

در مثال اول : کار مضاف الیه و در دوم : فرد صفت است .
 ممکن است مسند و مسند الیه هر دو دارای متمم باشند ، مانند : مرد هنرمند
 همه جا قدر بیند . آموزگار ما مرد خنده رویی است .
 ممکن است مسند الیه دارای متمم باشد ، مانند : کشور ایران آباد است .
 و یا مسند تنها دارای متمم باشد ، مانند : حافظ شاعری شیرین سخن بود .
 گاه هر يك از مسند الیه و مسند دارای چند متمم هستند . و آن در صورتی است
 که مضاف الیه ها و صفتها پی در پی بدنبال یکدیگر در آمده باشند ، مانند : هوای شهر
 شیراز دلکش است . پرویز از دوستان قدیم من است .
 ۶۳۴. بعضی از احکام مسند و مسند الیه : هر گاه مسند الیه جاندار و جمع
 باشد فعل نیز جمع آورده شود ، مانند :
 درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند

جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند

(سعدی)

در این شعر مسند الیه یعنی «یاران» در صورت جمع آمده ، از این رو فعل آن
 بنشستند ، نیز جمع آورده شده است . اگر مسند الیه جاندار و جمع نباشد فعل را جایز
 است هم مفرد و هم جمع آورند . مفرد ، مانند :
 نه در جهان گل رویی و سبزه ی زنجی است

درختها همه سبز است و بوستان گلزار

(سعدی)

که مسند الیه «درختها» جمع ، و فعل آن که «سبز است» مفرد آمده است .
 جمع ، مانند :

یکی درخت گل اندر میان خانه ی ماست

که سروهای چمن پیش قامتش بستند

(سعدی)

که در اینجا مسندالیه «سروهای چمن» جمع، و فعل آن «پستند» نیز جمع آمده است.

مسندالیه اگر اسم جمع باشد فعل را هم مفرد و هم جمع آورند، مثال برای مفرد:

سپاه شب تیره بر دشت و راغ یکی فرش افکنده چون پر زاغ
(فردوسی)

مثال برای جمع:

بزیورها بیارایند مردم خوب رویانرا

توسیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی
(سعدی)

گاهی يك مسندالیه دارای چند مسند است، مانند:
آمد و بنشست و لب کشود و سخن گفت

آن بت شکر دهان شیرین گفتار

که در این بیت «آن بت» يك مسند الیه است که برای چهار مسند: آمد، بنشست، لب کشود، و سخن گفت، آمده است.

۶۳۵- رابطه یا پیوند، لفظی است که مسند را به مسندالیه ربط دهد و پیوندد، مانند: عطار سر کوچهی ما مرد درستکاری است.

در این مثال: «است» رابطه است که مسند را به مسندالیه ربط داده است. رابطه فعلی است که از آن معنی وجود و شدن مستفاد شود، مانند: استن، بودن، شدن، گشتن، آمدن. و آنها را فعل عام گویند، برخلاف افعال دیگر که فعل خاصند.

مثال، اطاق ما بزرگ است، فریدون فرخ فرشته نبود، وقت شما تمام شد، دوره‌ی ماطی گشت، کار او بکمال آمد.

رابطه‌ی حقیقی در زبان پارسی «است» میباشد که سوم شخص فعل حال از مصدر «استن» و صورتی دیگر از «هستن» است، بمعنی: وجود داشتن.

تصریف «استن» در حال اثبات و نفی از اینقرار است :

مفرد مثبت	جمع مثبت	مفرد منفی	جمع منفی
استم	استیم	نیستم	نیستیم
استی	استید	نیستی	نیستید
است	استند	نیست	نیستند

اظهار لفظ رابطه‌ی «است» فقط در سوم شخص مفرد فعل حال بصورت «است» و «نیست» است که بعد از ضمیر سوم شخص منفصل، (اوست) میشود. ولی در اتصال بضمایر دیگر، خواه منفصل باشد خواه متصل، بصورت حرکتی در آید که بمقتضای حرکت ضمیری که بآن متصل میشود، تلفظ آن فرق میکند و در این صورت آنرا رابطه‌ی مخفف گویند.

تصریف آن در اتصال بضمایر متصل :

مفرد	جمع
منم (من ام)	ماییم (ما ایم)
تویی (تو ای)	شما یید (شما اید)
اوست (او است)	ایشانند (ایشان اند)

که بمعنی :

من استم	ما استیم
تواستی	شما استید
اواست	ایشان استند

در اتصال بضمایر متصل چنین صرف شود :

مفرد	جمع
بیدارم (ام)	بیداریم (ایم)
بیداری (ای)	بیدارید (اید)
بیدار است	بیدارند (اند)

رابطه‌ی مخفف درجایی می‌آید که مسند ، فعل ظاهر نباشد ، بلکه فعل مضمحل باشد که توسط ضمایر بیان می‌شود ، مانند :

اسبهای ما لاغرند ، شما بیدارید ، گاهی رابطه بصورت اصلی با فعل ذکر شود ، مانند :

جمع

مفرد

شنیدستیم (شنیده‌استیم)	شنیدستم (شنیده‌استم)
شنیدستید (شنیده‌استید)	شنیدستی (شنیده‌استی)
شنیدستند (شنیده‌استند)	شنیدست (شنیده‌است)

شنیدستم که هر کوکب جهانی است

جداگانه زمین و آسمانی است

(نظامی)

آن شنیدستی که در صحرای غور

بار سالاری بیفتاد از ستور

(سعدی)

کلمات «است» و «بود» در زبان پارسی دومورد استعمال دارند : اول آنکه معنی اسناد یا باز بستن مسند را به مسندالیه برسانند ، مانند : دیوار سفیداست ، شب سیاه بود . دیگر آنکه جزء صرفی صیغه‌های مفرد غایب از زمانهای ماضی باشد : وقت گذشته است ، حسن رفته بود . هر گاه فعلی که صفت مفعولی از آن مشتق شده است متعدی باشد مثلاً در جمله‌ی : در کشاده است اگر «کشاده» را مسند و «است» را رابط بدانیم معنی «در باز است» حاصل میشود ، و هر گاه آنرا ماضی نقلی از فعل کشادن بگیریم معنی «در را باز کرده است» از آن مستفاد شود. متأخران برای پرهیز از این اشتباه هر گاه صفت مفعولی را در این موارد به منزله‌ی مسند استعمال کنند کلمه‌ی «شده» بدنبال آن می‌آورند . مثلاً مینویسند : «کاسه روی میز گذاشته شده است» اما چنین استعمال در ادبیات قدیم وجود نداشته و از فحوای مطلب دریافت می‌شود که کدام وجه مراد نویسنده بوده است . سعدی فرماید :

جهان بر آب نهاده است و آیهی بر باد

غلام همت آتم که دل بر او نهاده

یعنی جهان بر آب نهاده شده است . حافظ فرماید :

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای

که بر من و تو در اختیار نگشاد است

یعنی بگشاده نشده است .

گاه مسند و فاعل جانشین رابطه شود . و آن در صورتی است که مسند فعل

خاص ، و متصل به ضمیر باشد ، مانند : گفتیم ، زدید ، خوردید .

پی مصلحت مجلس آراستند نشستند و گفتند و برخاستند

در اینجا ضمائر که مسند و فاعل هستند ، جانشین رابطه شده‌اند .

گاه فعل مسند جانشین رابطه میشود ، و آن در صورتی است که مسند فعل

خاص باشد ، مانند : مرد رفت ، فریدون آمد .

رابطه نباید بخودی خود معنی مستقل داشته باشد ، و فقط باید برای ربط بین

مسند و مسندالیه بکار رود ، بنابراین اگر رابطه‌یی در معنای وجود هستی استعمال

شود ، معنی مستقل پیدا میکند ، و در آن حال رابطه نیست ، بلکه فعل مستقلی

است ، مانند :

هستی و نیست مثل و مانند عاقلان جز چنین نخوانند

یعنی : تو وجود داری و مانند تو وجود ندارد .

شوخی مکن ای دوست که صاحب نظرانند

بیکانه و خویش از پس و پشت نگرانند

که حرف « - اند » در « صاحب نظرانند » فعلی است بمعنی وجود دارند ولی

در « نگرانند » ، « - اند » رابطه است .

رابطه ممکن است آشکار باشد ، مانند : لفظ « است » در مثال : « خسرو تبریزی

است؛ و لفظ: بود، در مثال: «ناوشیروان دادگر بود»، و: شد، در مثال: «نادر
فیروز شد».

گاه رابطه پنهان و پوشیده است و آن در صورتی است که جمله رابطه نداشته
و فعل مسند یا مسندالیه جانشین رابطه باشد، مانند: علی آمد، حسن رفت، در این دو
مثال، فعل مسند جانشین رابطه شده است.

در مثال: شما خوردید، ما آشامیدیم، «-ید» و «-یم»، که فعل مسندالیه هستند
جانشین رابطه شده اند.

۶۳۶ - پیش از رابطه‌ی «است» اگر یکی از حروف الف، و، ی، باشد
جایز است که همزه‌ی است حذف شود، مانند: دریاست، خوشبوست، قاضیست.
در این صورت همزه‌ی است تلفظ نگردیده محاله میشود. همچنین است اگر «است» به
آخر فعل ملحق گردد، در آن حالت نیز همزه‌ی آن حذف شود، مانند:

شنیدستم که هر کوکب جهانی است

جداگانه زمین و آسمانی است

(نظامی)

هر گاه رابطه‌ی «است» بعد از کلمه‌ای که منتهی بدهای ملفوظ یا غیر ملفوظ
باشد، در آید؛ همزه از اول آن حذف نگردد، مانند:

شکوفه گاه شکفته است و گاه خوشیده

درخت گاه برهنه است و گاه پوشیده

ولی برای ضرورت وزن شعر با وجود های ملفوظ گاهی همزه‌ی «است» حذف
شود، مانند:

بس خلائق فریفتست این سیم که تو لرزان بر آن چوسیمایی

رابطه‌ی «است» غالباً در تداول مردم تبدیل به «کسره» شود و این کسره را
«کسره‌ی اخباری» گویند، مانند: آقا وزیر (وزیر است)، نان شب خمیر (خمیر است)
این کار خوب (خوبست).

دو کلمه‌ی «است» و «هست» از جهت ریشه‌ی کلمه و معنی اصلی هیچ تفاوتی ندارند. اما اختلافی که در استعمال این دو لفظ وجود دارد، بیشتر از جنبه‌ی معانی و بیان است نه لغت و دستور. نکته اینست که در کلمه «هست» نسبت به «است» تأکید وجود دارد، یعنی در کلمه‌ی اول وجود امری یا صفتی را برای امری یا تأکید بیان میکنیم و حال آنکه در استعمال کلمه‌ی دوم تأکید در میان نیست، بلکه بطور عادی نسبت داده میشود؛ یا ارتباط صفتی با موصوفی بیان می‌گردد. مثلاً اگر بگوییم: «آیا هواروشن است؟» جواب انکاری فصیح آن، این جمله است: «نه، هوا تاریک است.» اما هر گاه گفته شود: «آیا هوا روشن هست؟» جواب انکاری درست آنست که: «نه، هواروشن نیست.»

پس «هست» هم مانند «است» رابطه را بیان می‌کند، با این تفاوت که در مورد اول تأکید در اسناد یعنی بیان رابطه است؛ و در مورد دوم چون رابطه ساده و عادی است تأکید و تکیه به «مسند» تعلق می‌گیرد. بنابراین در مورد اول، «اسناد» را باید انکار کرد، و در مورد دوم «مسند» را. بدین سبب است که در مقابل «هست» همیشه کلمه‌ی «نیست» می‌آید، و حال آنکه در مقابل «است» بیشتر همان کلمه تکرار می‌شود. مثال در مورد «هست»:

کامران آن دل که محبوبیش هست

نیکبخت آن سر که سامانیش نیست

ای که مانند تو بلبل بسخندانی نیست

توان گفت که طوطی بشکر خایبی هست

(سعدی)

مثال در مورد «است»:

در مذهب ما باده حلال است و لیکن

بی روی توای سرو گلندام حرام است

۶۳۷ - اقسام جمله - از این قرار است :

۱ - جمله بسیط : جمله‌ی مرکب از مسند و مسندالیه و رابطه را که خالی از زواید دیگر باشد جمله‌ی بسیط یا ساده گویند ، مانند : خدا دانا است ، معلم عالم است ، دبستان باز است .

۲ - جمله مطلق یا آزاد ، آنست که مقیده بزمان خاصی نباشد و به جمله‌ی دیگر هم ارتباط نداشته باشد ، مانند : خدا ما را می بیند ، او از راز دل ما آگاه است ، خورشید تابان است ، ماه از آفتاب نور میگیرد .

۳ - جمله مقید ، آنست که مقید بزمانی خاص و قید زمان و مکان و تأکید و امثال آن باشد ، مانند : دیروز در خانه‌ی ما عروسی بود ، فردا با داره نخواهم رفت .
فریدون زیرک از دبستان بخانه آمد .

۴ - جمله کل ، آنست که از چند جمله‌ی مربوط بهم تشکیل یافته باشد ، مانند :

نه بر اشتری سوادم ، نه چو خر بزیر بارم

نه خداوند رعیت ، نه غلام شهریارم

(سعدی)

۵ - جمله جزء : جمله‌هایی هستند که جمله‌ی کل را تشکیل میدهند .

چنانکه در جمله‌های کوتاه شعر بالا دیده شد .

غالباً یکی از دو جمله‌ی جزء ، ناقص و دیگری مکمل آنست ، مانند :

ابر اگر آب زندگی بارد هرگز از شاخ بید بر نخوری

(سعدی)

نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت بر قرار

(سعدی)

۶ - جمله شرطی ، آنست که در آن معنی شرط باشد ، مانند :

اگر شراب خوری جرعه‌ی فشان بر خاک

از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک (حافظ)

گاهی اوقات شرط از آغاز آن حذف شود ، مانند :

بزرگی بایست بخشندگی کن که دانه تا یفشایی بروید
(سعدی)

۷- جمله‌ی جوابی ، آنست که متضمن سؤال و جواب باشد ، مانند :

گفتم : غم تو دارم ، گفتا : غمت سر آید

گفتم : که ماه من شو ، گفتا : اگر بر آید

(حافظ)

۸- جمله‌ی تعلیلی ، آنستکه در آن علت جمله‌ی دیگر بیان شده باشد، مانند:

آب را بین که چون همی نالد

هردم از همنشین ناهموار

☆☆☆

میازار موری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

(فردوسی)

و آن بعد از : که ، چه، چون، از این جهت، بعلت اینکه و امثال اینها آید،

مانند : چون سرما خورده بود سر کارش حاضر نشد .

۹- جمله‌ی بزرگ ، و آن جمله‌ی اسمی است که مسند آن جمله باشد ،

چنانکه در این مثل : گاوبکش گنجشک هزارش يك من است ، ، عبارت « گنجشك

هزارش يك من است » ، جمله‌ی بزرگ است و « گنجشك » مسند الیه اول و « هزار » مسند الیه

دوم است ، مانند : مصراع اول در این بیت سعدی :

وجود عاریتی دل در او نشاید بست

همان که مرهم جان بود دل به نیش بخت

که جمله‌ی فعلی «دل در او نشاید بست» مسند است برای «وجود عاریتی» .

۱۰- جمله‌ی کوچک ، و آن جمله‌ی اسمی است که برای جمله‌ی بزرگ مسند

واقع شده باشد ، مانند : « هزارش يك من است » : در جمله ی : « گنجشك هزارش يك من است » .

بدیهی است که جمله ی کوچک همیشه حالت مسندی دارد . زیرا در جمله ی کوچک باید ضمیری باشد که به مسند الیه جمله ی بزرگ برگردد ، مانند : «ش» در «هزارش» در مثال فوق .

۱۱ - جمله ی معترضه ، ، و آن جمله یی است که در میان جمله ی دیگر که علاقه و ارتباطی با آن ندارد گنجانیده شود ، مثال :

دی پیر میفروش ، که ذکرش بخیر باد

گفتا : شراب نوش و غم دل پیر زیاد

(حافظ)

مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد

کز دست بخواهد شد پایان شکیبایی

(حافظ)

۱۲ - جمله ی تفسیری ، و آن جمله یی است که مفردی را در جمله ی دیگر

تفسیر کند ، مانند :

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند؟

(حافظ)

جمله ی « توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند؟ » کلمه ی « مشکلی » را

که در مصراع اول است تفسیر میکند .

۱۳ - جمله ی فعلی : اگر جمله از دو کلمه ی فعل و فاعل تشکیل یابد آنرا

جمله ی فعلی نامند . یعنی فعل جای مسند و رابطه را میگیرد ، مانند : فرهاد نشست ،

فریدون دانا است .

۱۴ - جمله ی اسمی ، هر گاه جمله یی از مسند و مسند الیه و رابطه تشکیل یابد ،

آنها جمله‌ی اسمی گویند ، مانند : آسمان صاف است .

۱۵ - جمله‌ی مؤول ، آن جمله‌ی است که بمفرد تأویل شود ، و برش قسم است :

الف - جمله‌ی مؤول بمصدر اصلی ، مانند :

از دست و زبان که برآید گزعه‌دهی شکرش بدرآید

(سعدی)

جمله‌ی : « که از عهده‌ی شکرش بدرآید » تأویل میشود به : « بدرآمدن از عهده‌ی شکرش » .

ب - جمله‌ی مقول قول : و آن عبارتی است که گفتاری را عیناً حکایت کنند . و غالباً با حرف ربط « که » آغاز میشود ، و آن نوعی از جمله‌ی مؤول است ، مانند :

گفت : کای جان من ز جان تو شاد

همه جانها فدای جان تو باد

(نظامی)

ج - جمله‌ی مؤول بمصدر بدلی ، مانند :

دوست نزدیکتر از من بمن است

وین عجیتر که من از وی دورم

(سعدی)

جمله‌ی : « من از وی دورم » تأویل میشود به : « دوری من از وی » که بدل است از : « این » .

د - جمله‌ی مؤول بصفه اصلی ، مانند :

پزشکی که باشد بتن دردمند ز بیمار چون باز دارد گزند

جمله‌ی : « باشد بتن دردمند » تأویل میشود به : « تن دردمند شونده » .

ه - جمله‌ی مؤول بصفه بدلی ، مانند :

آن که دایم هوس سوختن ما میکرد

کاش میآمد و از دور تماشا میکرد !

جمله‌ی «دایم هوس سوختن مامیکرد» تأویل میشود به «دایم هوس کننده‌ی سوختن ما» که بدل است از «آن».

و - **جمله‌ی مؤول قیدی**، و آن جمله‌ی حالیه‌یی است که بقید حالت تأویل پیدا میکند، مانند:

که مرد ارچه بر ساحل است ای رفیق

نیاساید و دوستانش غریق

(سعدی)

جمله‌ی: (دوستانش غریق) بواسطه‌ی واو حالیه تبدیل میشود به: «دوستانش غریق بوده» که قید حالت است برای فعل «نیاساید».

ز - **جمله‌ی مؤول بدل از مؤول**، آن جمله‌یی است که از جمله‌ی مؤول دیگری بدل باشد، مانند:

نبینی که سختی بغایت رسید **مشقت بعد نهایت رسید** (سعدی)

جمله‌ی: «مشقت بعد نهایت رسید» بدل است از جمله‌ی: «سختی بغایت رسید» که جمله‌ی مؤول بمصدر اصلی است.

۱۶ - **جمله‌ی بدل**، مقصود جمله‌یی است که از جمله نا مؤولی بدل باشد، زیرا جمله‌ی بدل از جمله‌ی مؤول داخل در عنوان جمله‌ی مؤول است که شرح آن گذشت، مانند:

مقدار شب از روز فزون بود و بدل شد

ناقص همه این را شدوزاید همه آن را

(انوری)

که مصراع دوم بدل است از جمله‌ی: «بدل شد».

تبصره: بدل، اسم یا عبارت یا جمله‌یی است که بدنبال اسم می‌آید تا نام دیگر یا لقب یا شغل و مقام یا شهرت یا یکی دیگر از خصوصیات آن اسم را بیان کند و فرق آن با مضاف‌الیه و صفت آنست که میان اسم و بدل، کسره‌ی اضافه وجود ندارد.

مانند :

بوسعید مهنه شیخ محترم بود درحمام با پیری بهم .
 ۶۳۸- **جمله‌ی موصولی**، آنست که معنی آن تمام نشود مگر بجمله‌ی بعدش که موسوم بجمله‌ی صله است و آن بعد از : که ، چه ، هرچه ، جایکه ، هر کجا ، هر چیز ، هر کس ، هر يك ، و یای موصول ، آنچه ، هر آنکه ، هر که و هر کدام واقع شود ، مانند : مردی که وارد شد او را نمی‌شناختم ، حرفهایی که میزند نباید باور کرد ، هرچه در این شهر اتفاق افتد زیر سر اوست ، جایکه ایستاده بود زیرش سست بود ، بهر کجا بروی آسمان همین رنگ است ، هر چیز بدستش افتد میشکند ، هر کس مسؤول خویش است ، هر يك سخنی میگفت ، هر اتفاقی که از آن غریبتر باشد يك امر طبیعی است ، آنچه کرده موافق قانون است ، هر که را دیدی سلام مرا برسان ، هر کدام از ایشان در کاری دست دارند .

۶۳۹- **جمله‌ی زمانی** ، آنستکه مقید بقید زمان باشد ، مانند : چون مرا دید پنهان شد . وقتیکه خواستم پایین بیایم افتادم پایم شکست ، همینکه باهم رو برو شدیم یکدیگر سلام کردیم ، مدتیکه با او بودم بسیار خوش گذشت ، در ضمن اینکه مشغول نوشتن بود سیکار هم میکشید ، همینطور که دست در دست من داشت از ترس می‌لرزید ، بعد از آنکه همه رفتند او آمد ، ده سال بیشتر میگذشت که او را ندیده بودم ، تازه است رهین منت شماست .

۶۴۰- **جمله‌ی غایی** ، آنستکه نهایت و غایت کاری را بیان کند و غالباً بعد از : تا و که آید : درس بخوانید تا در امتحان قبول بشوید . اینجا نشسته‌ای که چه کنی ؟
 ۶۴۱- **جمله‌ی منتج** ، آنستکه جمله‌ی دوم نتیجه‌ی اول باشد و بعد از آن : بطوریکه ، تا حدیکه ، چنانکه و که آید ، مانند : آنقدر پر گویی می‌کرد بطوریکه فرصت نمیداد دیگران هم صحبت کنند ، خواهشمند است کتاب را بفرستید که موجب کمال تشکر خواهد بود .

۶۴۲- **جمله‌ی مقایسه‌ی** ، جمله‌ای است که حاکی از بیان مقایسه باشد و آن بعد از الفاظی مانند : چنانکه ، بطوریکه ، گمنا اینکه ، همانطور که ، مثل اینکه و

تا اینکه آید ، مانند : چنانکه همه‌ی ما دیدیم ، بطوریکه آموزگاریان کرد ، مثل اینکه شما از من خوشتان نمیآید ، اینکار برای من ساده‌تر است تا مزاحم شما بشوم ، او ترجیح میدهد بقناعت زندگی کند تا اینکه منت مردم فرومایه را بکشد .

۶۴۳ - شماره‌ی جمله‌ها:

هر گاه بخواهیم عدد جمله‌ها را در يك عبارت یا يك حکایت بدانیم باید شماره‌ی فعلها را تعیین کنیم زیرا شماره‌ی جمله از روی شماره‌ی افعال بدست میآید ، و در هر عبارت بهمان اندازه که فعل هست ، جمله هم هست ، مانند :

«حکایت : درویشی را ضرورتی پیش آمد ، گلیمی از خانه‌ی یاری بدزدید ، حاکم فرمود که دستش بپرند ، صاحب گلیم شفاعت کرد که من او را بجل کردم ، گفتا : بشفاعت تو حد شرع فرو نگذارم . گفت : آنچه فرمودی راست گفتمی ، ولیکن هر که از مال وقف چیزی بدزدد قطعی لازم نیاید ، هر چه درویشانراست وقف محتاجانست . حاکم از او دست برداشت .»

(گلستان سعدی)

در حکایت فوق شانزده جمله است ، زیرا دارای شانزده فعل است . و در جاییکه فعل بقرینه حذف شده باشد ، نیز جمله محسوب شود ، چنانکه در این عبارت :

«مشکان را گفتم که : تو از مرجان بزرگتری یا نه ؟ گفت : آری .»

در این عبارت پنج جمله است زیرا پس از کلمه‌ی : یا نه و آری ، فعل بقرینه‌ی جمله‌ی سابق حذف شده است .

یعنی : آیا بزرگتر نیستی ؟ گفت : آری ، یعنی : بزرگترم .

۶۴۴ - مسند الیه و متعلقات آن :

در پیش گفتیم که مسند الیه کسی یا چیزی است که فعل یا صفت یا حالتی را بآن نسبت دهند و یا از آن سلب کنند . و آن ممکن است در کلام مذکور یا محذوف و یا معرفه و یا نکره و مقدم یا مؤخر باشد و ما اکنون بذکر این احوال میپردازیم .

۶۴۵ - ذکر مسند الیه تا آنگاه که قرینه و یا دلیلی برای حذف آن نباشد ، واجب است ؛ زیرا در غیر این صورت کلام مبهم میشود و معنی آن بفهم در نمیآید ، مانند : فریدون وزیری پسندیده داشت .

گاه ممکن است ذکر مسند الیه در کلام لازم نباشد . لیکن گوینده برای تعظیم یا تحقیر مسند الیه ، یا برای ایضاح و تقریر آن و یا بعلت ضعف قرینه و بیم آنکه مخاطب در صورت حذف نتواند آنرا بشناسد ، یا توییح مخاطب ، و نیز برای تعجب یا برای تیمن و تبرک آنرا مذکور دارد .

الف - در تعظیم ، مانند :

آمد ، ای سید احرار شب جشن سده

شب جشن سده را حرمت بسیار بود

ب - در تحقیر ، مانند :

تو آبی که گتی که روین تنم بلند آسمان بر زمین افکنم
(فردوسی)

ج - در ایضاح و تقریر ، مانند :

ستاره بی بدرخشید و ماه مجلس شد

دل رمیده‌ی ما را انیس و مونس شد

(حافظ)

د - در ضعف قرینه ، مانند :

فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
بداد و دهش یافت این نیکویی توداد و دهش کن فریدون تویی
(فردوسی)

ه - در توییح مطالب ، مانند .

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که ناعت نهند آدمی

(سعدی)

و- در تعجب ، مانند :

تو کدامی و چه نامی که بدین خوب خرامی

خون عشاق حالست زهی شوخ حرامی

ز- در تيمَن و تبرك ، مانند :

« محمد خاتم انبیا و علی سید اوصیا است » .

۶۴۶- حذف مسندالیه : در چند مورد مسندالیه حذف گردد :

الف - در صورتیکه بقرینه معلوم باشد ، ذکرش بیپرده بنظر رسد ، مانند :

حاجت موری بعلم غیب بداند در بن چاهی بزیر صخره‌ی صما (سعدی)

که مسندالید «خدا» است که بقرینه حذف شده است .

« بزور گمهر را پرسیدند : چیست آنکه هر چند راست بود شاید گفتن که زشت

بود ؟ گفت : خویشان را ستودن » .

(نصيحة الملوک غزالی)

یعنی بزور گمهر گفت . که مسندالیه این جمله است و بقرینه حذف شده است .

ب - برای امتحان شنونده که آیا با وجود قرینه منتقل بمقصود میشود یا نه ،

مانند : « گویند ری شاهنامه ، بنیان گذار حماسه‌ن پرسی است » . که مراد حکیم

ابوالقاسم فردوسی است .

ج - بجهت پنهان داشتن امری از غیر شنونده ، مانند : « در امتحان رد شد » .

که مراد مثلاً : پروین است که در امتحان رد شده است .

د - بجهت احتراز از اطالهی کلام و رعایت اختصار ، مانند :

گفتم که خواجه کی بسر حجله میرود ؟

گفت : آن زمان که مشتری و مه قران کنند (حافظ)

یعنی : خواجه آن زمان میرود که « مشتری و مه قران کنند » .

۶۴۷- تعریف و تنکیر مسندالیه : مسندالیه را باید تا ممکن است معرفی و

غیر مبهم آورد ، زیرا کلام در صورتی مفهوم شود که رکن اصلی آن معنی مسندالیه

ظاهر و آشکار باشد .

تعریف مسندالیه ممکن است با اسم باشد یا بکنایات . اگر با اسم باشد، آن اسم گاهی علم است، مانند :

حافظ خلوت نشین دوش به میخانه شد

از سر پیمان گذشت بر سر پیمانه شد

(حافظ)

سکندر که بر عالمی حکم داشت

در آندم که میرفت عالم گذاشت

(سعدی)

و ممکن است آن اسم مضاف الیه باشد ، مانند :

المنة لله که در میکنده باز است

ز آنرو که مرا بردر او روی نیاز است

(حافظ)

و ممکن است که مسندالیه منادا واقع شود ، مانند :

ملکا گر تو داد من ندهی جان شیرین بیاد خواهم داد

در صورتیکه تعریف مسندالیه بکنایات باشد ، ممکن است مسندالیه ضمیر

باشد ، مانند :

منم که شهره‌ی شهرم بعشق ورزیدن

منم که دیده نیالوده‌ام بید دیدن

(حافظ)

تو آنی که از يك مگس رنجه‌یی که امروز سالار و سر پنجه‌یی

(سعدی)

ممکن است مسندالیه موصول باشد ، مانند :

هر آنکس که ابدیشهی بد کند

بفرجام ، بد با تن خود کند
(فردوسی)

و ممکن است مسندالیه اسم اشاره باشد ، مانند :

این همان چشمهی خورشید جهان افروز است

که بتایید بر آرامگه عاد و ثمود

(سعدی)

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است

یارب این تأثیر دولت از کدامین کوکب است؟

(حافظ)

۶۴۸- مسندالیه را در موارد ذیل نکره آورند :

۱- اگر بر فردی دلالت کند ، مانند :

طمع برد شوخی بصاحب دلی نبود آن زمان در میان حاصلی

(سعدی)

۲- هر گاه بر افراد نوعی دلالت کند ، مانند :

هر خشت که بر کنگرمی ایوانی است انگشت وزیر و کلهی سلطانی است

(خیام)

هر کجا بویی زمینا غرمی است هر کجا جویی زدیبا غرمی است

۳- هر گاه دلالت بر تکثیر و بسیاری نماید ، مانند :

این قصر سلطنت که تو اش ماه منظری

سرها بر آستانهی او خاک در شود

(حافظ)

۴- هر گاه دلالت بر تقلیل کند ، مانند :

روری اگر غمی رسد تنگدل مباش

رو شکر کن مباد که از بد بتر شود

۵- هر گاه دلالت بر تحقیر کند ، مانند: (حافظ)

عاجزش کرده نو رسیده زنی از تنی اوقتاده تهمتتی

(نظامی)

۶- هر گاه افاده‌ی تعظیم کند ، مانند:

مگر بویی از عشق مست کند خریدار عهد الست کند

(سعدی)

۷- در صورتیکه متکلم نخواهد مسندالیه را به مخاطب بشناساند ، مانند:

یکی پادشه زاده در گنجه بود که دور از تو ناپاک سر پنجه بود

(سعدی)

۶۲۹- تقدیم و تأخیر مسندالیه :

الف- چون مسندالیه محکوم علیه است، ناچار باید بر حکم مقدم داشته شود ،

مانند :

زهر از قبل تو نوشداروست فحش از دو لب تو طیب است

(سعدی)

این شعر که مرکب از دو قضیه‌ی اسمی است : زهر و فحش مسندالیه و

نوشدارو و طیب است مسند و « است » رابطه یا پیوند است .

ب- یا بجهت اغراض ذیل مقدم گردد :

۱- در مورد بشارت و مرزده دادن شنونده بامری ، مانند :

مرزده ای دل که مسیحا نفسی می آید

که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید

(حافظ)

۲- در مورد دلتنگی و بد آمدن ، مانند :

ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست

بی باده‌ی کلرنک نمی‌باید زیست

این سبزه که امروز تماشا که ماست

تا سبزه‌ی خاک ما تماشا که کیست ؟

(خیام)

۳- در مورد تفاؤل و اظهارشادمانی ، مانند :

همای اوج سعادت بدام ما افتد

اگر ترا نظری بر مقام ما افتد

(حافظ)

۴- در مورد حصر یعنی منحصر کردن چیزی ، مانند :

بجز خیال دهان تو نیست در دل تنگ

که کس مباد چو من در پی خیال محال

(حافظ)

۵- در مورد نفی عام ، مانند :

کس نیست که افتاده‌ی آن زلف دوتا نیست

در هر گذری نیست که دامی ز بلا نیست

(حافظ)

۶- بجهت تبرک ، مانند :

اول دفتر بنام ایزد دانا صانع و پروردگار وحی و توانا

۷- بجهت تمکن و جای گرفتن خبر در ذهن شنونده ، مانند :

آنکه تغییر نپذیرد نویی آنکه نمرده است و نمیرد نویی

(نظامی)

اما تأخیر مسندالیه در مواردی لازم است که باید مسند را مقدم آورند

و شرح آن در احوال مسند بیاید .

۶۵۰ - مسند و متعلقات آن : چنانکه در پیش گفتیم : مسند ، فعل یا حالت یا صفتی است که بمسندالیه نسبت داده شود ، بایجاب یا بسلب ، و آنرا باید همیشه در کلام مذکور داشت ، زیرا مبنای خبر و حکم است و بی آن معنی جمله تمام نمیشود ، مانند :

من آنم که اسبان شه پرورم بخدمت در این مرغزار اندرم

(سعدی)

بعلاوه گاهی در مواردی لازم است که مسند ذکر شود و اینها از آن جمله است :
۱ - بجهت نبودن قرینه یا ضعیف بودن آن ، اگر مسند حذف شود ، جمله مبهم ماند ، مانند :

بنفشه دوش بگل گفت و خوش نشانی داد

که تاب من بجهان طره‌ی فلانی داد

(حافظ)

۲ - از بیم آنکه اگر حذف شود شاید شنونده دریابد ، مانند :

پند حکیم عین صوابست و محض خیر فرخنده بخت او که بسمع رضا شنید

(حافظ)

۳ - بجهت پاسخ بر گفته‌ی مخاطب ، مانند :

گفتم : دل رحیمت کی عزم صلح دارد ؟

گفتا : مگوی با کس تا وقت آن در آید

(حافظ)

۴ - جهت فهماندن اینکه مسند فعل است و افاده‌ی تجدد و حدوث در یکی از زمانهای سه گانه کند ، و یا اسم است که افاده‌ی دوام و ثبات را میکند .
در مورد فعل ، مانند :

سالها دل طلب جام جم از ما میگرد

آنچه خود داشت ز یگانه تمنا میگرد

(حافظ)

در مورد اسم ، مانند :

غلام ترگس مست تو تاجدارانند

خراب بادهی لعل تو هوشیارانند

(حافظ)

۶۵۱- حذف مسند ، مسند را در موارد ذیل حذف کنند :

- ۱- بواسطه‌ی وجود قرینه بر حذف آن ، مانند : « پنهان مر هنرمندان را نتوانند که ببینند همچنانکه سگ بازاری مر سگ صید را ».
- یعنی سگان بازاری سگ صید را نتوانند که ببینند . که در اینجا جمله‌ی مسند بقرینه حذف شده است .

دیده‌ی اهل طمع ز نعمت دنیا بر نشود همچنانکه چاه از شبنم

(سعدی)

یعنی ، همچنانکه چاه از شبنم پر نشود .

۲- بجهت تنگی وقت از ذکر آن ، مانند :

« همانجای بنشین که حسن » . یعنی : همانجای بنشین که حسن نشست .

۶۵۲- تقدیم و تأخیر مسند : مسند معبولا در کلام مؤخر است ، مگر

بواسطه‌ی برخی از اغراض که باعث مقدم شدن آن بر مسندالیه میشود :

- ۱- بجهت تخصیص دادن مسند بمسندالیه ، مانند : « اجل کاینات بظاهر آدمی ، و اذل موجودات سگ ، و باتفاق خردمندان سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس » .

(گلستان سعدی)

گویند چرا بمن نخندی گریه است نشان دردمندی

(نظامی)

۲- بجهت تشویق شنونده بذکر مسندالیه ، مانند : « چه چیز پایدار نماید : مال

بی تجارت ، علم بی بحث ، ملک بی سیاست .

(گلستان)

۳- بجهت تعجیل در مسرت و شادمانی : مانند :

خجسته روز کسی ، گز درش تو باز آیی

که با مداد بروی تو فال میمون است

هر گاه مسند الیه ضمیر متصل بفعل باشد تقدیم مسند بر مسند الیه واجب است ،

مانند : « دیدم » در این عبارت گلستان : « سر هنگ زاده بی را بر در سرای اغلمش

دیدم » .

هر گاه مسند فعل سوم شخص غایب و مفعول ضمیر متصل باشد تقدیم فعل بر

مفعول لازم است ، مانند : « گفتش » و « دهندت » در این بیت از سعدی :

یکی گفتش این خانه ی خلق نیست

که چیزی دهندت بشوخی مایست

در هنگام حصر ، مسند بر مسند الیه مقدم گردد ، و این قاعده اختصاص

بمسند و مسند الیه ندارد بلکه در همه ارکان و اجزاء کلام جاری است ؛ مثلاً

هر گاه مقصود گوینده منحصر ساختن کسی بصفتی باشد باید صفت را بعد از ادوات

حصر بیاورد ، مانند : « فلانکس جز شاعر نیست » ، یعنی هنر او منحصر بشاعری

است . و در صورتی که مقصود منحصر ساختن صفتی بکسی باشد ، باید شخص را

بعد از ادوات حصر آورد ، مانند : شاعر مگر فلانکس نیست . یعنی شعر و شاعری

منحصر باوست .

ادوات حصر کلماتی هستند که معنی انحصار و اختصاص از آنها معلوم شود ،

از قبیل : چیز ، مگر ، الا ، سوا ، فقط و نظایر آنها .

گاهی این انحصار بدون آوردن ادوات حصر حاصل شود ، مانند :

در دام تو مجبوسم در دست تو مغلوبم

در ذوق تو مدهوشم در حسن تو حیرانم

۶۵۳ - حذف رابطه : گفتیم که رابطه یا پیوند کلمه ییست که مسند را بمسندالیه ربط دهد ، و رابطه ی حقیقی غالباً فعل «است» میباشد ، که قرینه یی بر حذف آن موجود باشد ، مانند : توانگری بهتر است نه بمال ، بزرگی بعقل است نه بسال ، که در جمله ی اول بعد از کلمه ی «مال» ، و در جمله ی دوم بعد از کلمه ی «سال» فعل «است» که رابطه باشد حذف شده و در اصل چنین بوده است :

«توانگری بهتر است نه بمال است و بزرگی بعقل است نه بسال است» . همچنین در این عبارت :

«خواهنده ی مغربی برصف بزازان حلب میگفت ای خداوندان نعمت ! اگر شمارا انصاف ومارا قناعت بودی رسم سؤال از جهان برخاستی» .
(گلستان)

که بعد از کلمه ی انصاف : کلمه ی رابطه ، که «بودی» باشد حذف شده است .

مثال دیگر:

«در فصل ربیعی که صولت برد آورمیده بود و ایام دولت ورد رسیده» یعنی رسیده بود .
در اینجا فعل ربطی «بود» از جمله ی دوم بقرینه ی جمله ی اول حذف شده است .
از مواردی که اغلب رابطه ی «است» در آنجا حذف میشود نوعی از جمله ی مؤول ب صفت اصلی است ، مثال :

کجا از بیدلی گشت او علامت شنید از هر که در گیتی ملامت
(فخرالدین اسعد گرگانی)

یعنی : از هر که در گیتی است .
رسید ناله ی سعدی بهر که در آفاق
یعنی : بهر که در آفاق است .

حذف رابطه ، بدون قرینه در چند مورد قیاسی و در دیگر موارد سماعی است .

از جمله در موارد قیاسی :

۱- بعد از علامت اختصاص، مانند: «گفتم سپاس و منت خدای را عزوجل که از برکت خدمت درویشان محروم نماندم».

(گلستان)

منت خدای را که ز تیر خدایگان

من بنده بی گنه نشدم کشته رایگان (امیر معزی)

۲- بعد از صفت تفضیلی و کلمات: بهتر، کهنتر، به، مه، مانند: «از گرسنگی

مردن به که بنان فرومایگان سیر شدن».

(قابوسنامه)

دمی آب خوردن پس از بدسکال به از عمر هفتاد و هشتاد سال

(سعدی)

«بندیک من صلح بهتر که جنگ» (سعدی)

۳- بعد از کلمه‌ی «نه هر که»، مانند: نه هر که در مجادله چست در معامله درست.

اما حذف رابطه در غیر از این موارد سماعی است؛ مانند:

وی اندر شتاب و من اندر درنگ ز کردارها تا چه آید بچنگ

(فردوسی)

«روباه گفت: مخلص و مهرب مهیا، بچه ضرورت این محنت اختیار کردی؟»

یعنی «مهیا است».

۶۵۴- حذف افعال: حذف فعلها در جمله های بیکدیگر عطف شده از قرن

پنجم هجری شایع گردید و در قرن ششم رواجی تمام یافت و آن چنانست که فعلی

را در آخر جمله ذکر میکنند و سپس در دیگر جمله ها هر چند که باشد آن فعل را

حذف میکنند، مانند: «گفته اند شجاع و دلیر روز جنگ آزموده گردد. و امین بوقت

داد وستد، وزن و فرزند در ایام فاقه، و دوست و برادر در ایام نوائب».

(کلیله و دمنه)

گاه از افعال مرکب التزامی کلمه‌ی «باید» یا «شاید» را بقرینه حذف کنند،

مانند : علم خود را در کار باید داشت و از ثمره‌ی عقل انتفاع گرفت ، و باندك مال غمناك نبود .

(کليلة و دمنه)

یعنی : از ثمره‌ی عقل انتفاع باید گرفت و باند کی مال غمناك باید نبود .
گاه فعلها بدون قرینه نیز حذف می‌شود ، مانند : « رو باهی دریشه‌ای رفت ، آنجا طبلی دید در پهلوئی درختی ، هر گاه باد بچستی ، شاخ درخت بر طبل رسیدی آوازی سهمناك بگوش رو باه آمدی ... میکوشید تا آنرا بدرید ، الحق جز پوستی بیشتر نیافت ... گفت ندانستم که هر کجا جثه‌ای ضخیم‌تر و آواز هائلتر منفعت آن کمتر » (کليلة و دمنه) .

در عبارت اخیر « است » یا « بود » در « ضخیم‌تر » و دو فعل بعد بدون قرینه‌ی لفظی حذف گردیده‌است ، و یکی از مواردی که فعل را بدون قرینه میتوان حذف کرد همین مورد است . یعنی جاییکه پای دو صفت تفضیلی یا بیشتر در میان باشد ، چنانکه سعدی فرماید : « نه هر که بقامت مهتر ، بقیمت بهتر » .

۶۵۵- در زبان پارسی جز دو سه فعل : « پرسیدن ، گفتن ، فرمودن ، پاسخ دادن » که با حذف فاعل در آغاز جمله قرار میگیرد ، دیگر فعلها بندرت در آغاز جمله قرار دارد و بطور کلی فعل در آخر جمله می‌آید ، مگر افعال ، متعدد باشد ، که باز باید همه در محل خود تأخر داشته باشد و يك فعل نیز با خر همه قرار گیرد ، بخلاف زبان عربی که غالباً فعل در آغاز جمله قرار دارد . از قرن پنجم هجری بعد گاهی دیده شده است که نویسندگان پارسی زبان بعض جمله‌ها را به فعل آغاز میکنند ، چنانکه بیهقی در این باب با فراط گراییده ، و ابوالمعالی صاحب کليلة و سعدی در گلستان گاهی از این قبیل جمله‌ها آورده‌اند . و معروف‌تر از همه کلمه‌ی « آورده‌اند » می‌باشد ، که بر سر حکایت‌ها بتقلید « حکمی » در عربی نکر می‌کنند ، بدون آنکه فاعل را پیش از فعل تصریح نمایند .

دیگر در مورد جمله‌هایی است که گوینده میخواهد مفاد فعل یاد شده را

مهمترین عنصر جمله قرار دهد . مثال :

« و ننمود در طبع وی زیادت طمع به تواضع و تعظیم » (کلیله و دمنه) .
 « رای فرمود بر همین را که بیان کن از جهت من مثل دو تن که بیکدیگر
 دوستی دارند » . (کلیله و دمنه)

در صورتیکه چند جمله پشت سر بیکدیگر بیک فعل تمام شده باشند ، رواست
 که فعل را در يك جمله بیاورند . و از باقی حذف کنند ، مانند : « راستی مایه‌ی
 رستگاری است و دروغ موجب شرمساری » . یعنی موجب شرمساری است .

« هنرمند همه جا گرامی و بزرگوار ، و بیهنر نزد همه کس خوار و بی‌مقدار
 است » که کلمه‌ی : است از جمله‌ی اول بقرینه‌ی دوم حذف شده است .

تبصره - نویسندگان قدیم در جایی که چند جمله بیک فعل تمام می‌شد فعل را
 در همه جا تکرار می‌کردند ، و از تکرار فعل احترازی نداشتند ، مانند : « ستایش
 باد یزدان دانا و توانا را که آفریدگار جهانست و داننده‌ی آشکار و نهانست و آورنده‌ی
 بهار و خزانست . »

(کتاب‌الابنیه عن حقایق الادویه)

مثال دیگر : « گویند زمین بود و آب بود و مردم نبود و گویند مردم بود
 و پادشاه نبود و از پس کیومرث صد و هفتاد سال هیچ پادشاه نبود » .

(ترجمه‌ی تاریخ طبری از بلعمی)

در صورتیکه فعل مختلف باشد و نتوانیم یکی را قرینه‌ی دیگری قرار بدهیم ،
 حذف رابطه جایز نیست ؛ چنانکه در جمله‌ی زیر غلط است :

« فرهاد از در وارد و مشکان از در بیرون رفت » . زیرا فعل « رفت » با جمله‌ی
 پیش از خود سازش ندارد ، و باید چنین گفت : « فرهاد از در وارد شد و مشکان از
 در بیرون رفت » .

۶۵۶- حذف بعضی از اجزای جمله :

حذف هر يك از اجزاء یا از روی قرینه‌ی لفظی یا قرینه‌ی معنوی است . قرینه‌ی

لفظی کلمه یا جزئی از کلمه است که در جمله‌های پیش ذکر شده باشد و برای احتراز از تکرار، آنرا حذف کنند. اما فریندهی معنوی مفهوم و معنای جمله‌ی قبل است که از روی آن به قسمت حذف شده می‌توان پی برد.

حذف اجزای جمله پس از کلماتی که در مقام پاسخ گفته میشود بسیار است خواه بایجاب باشد یا بنفی، مثال: «ازمشکان پرسیدم که کتاب را آورده‌ی؟ گفت: آری! یعنی: آورده‌ام: مثال دیگر:

از فرهاد پرسیدم که: عمویت بخانه آمده است؟ گفت: نه! یعنی: نیامده است. بعد از کلمات: اگر نه، و گرنه، ورنه، یانه، حذف فعل قیاسی است، مانند: بخواهی یا نه چنین خواهد شد، یعنی: بخواهی یا نخواهی.

هر گاه دو جمله‌ی شرطی از پی یکدیگر در آیند، و دارای دو حرف شرط باشند جزای جمله‌ی شرطی اول و جمله‌ی شرطی دوم حذف شود، مانند:

گر اورا فرستی بنزدیک من و گرنه بین شورش انجمن

(فردوسی)

یعنی: اگر بفرستی فیهوالمطلوب، و اگر نفرستی شورش انجمن را خواهی دید. جمله را گاهی بقرینه حذف کنند، مثال:

درشتی ز کس نشنوی نرم گوی سخن تا توانی بازم گوی

(فردوسی)

یعنی: اگر خواهی درشتی ز کس نشنوی.

مگر حلال است که خون همه عالم تو بریزی

آنکه روی از همه عالم بتو آورد نشاید

(سعدی)

یعنی: نشاید که خون او را بریزی.

گاهی مضاف حذف شود، مانند: